



سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گفتگو بین ادیان الهی

در مصاحبه با دکتر طارق متری
تهیه و تنظیم: سید محمد علی ابطحی

در قرن حاضر گفتگو میان پیروان ادیان الهی، بخصوص اسلام و مسیحیت، مورد توجه قرار گرفته است. مجمع دوم واتیکان طی سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ با تجمع آباء کلیسا از مناطق مختلف جهان در واتیکان شکل گرفت. در این گردهمایی رسمی، گفتگو با مسلمانان به عنوان یک خط‌مشی پذیرفته شد و مورد تأکید قرار گرفت. در بخشی از بیانیه رسمی مجمع مذکور که در تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۶۵ از سوی پولس، اسقف کلیسای کاتولیک، عنوان شد و به تصویب رسید چنین آمده است:

«کلیسا مسلمانان را به عنوان گروهی می‌شناسد که خدای یگانه حقیقی و رحمان را می‌پرستند، خدایی که آسمان و زمین را خلق کرده و با مردم سخن گفته است. آنان با همه وجود تلاش می‌کنند در برابر احکام الهی تسلیم باشند، حتی اگر اهداف و فلسفه احکام را ندانند... مسلمانان افتخار می‌کنند که دین آنها منتسب به ابراهیم است. آنان گرچه معتقد نیستند که مسیح خداست، ولی به او به عنوان پیامبر خدا احترام می‌گذارند و مادرش مریم عذرا را تکریم می‌کنند.»

«... در طول تاریخ جنگ‌ها و خصومت‌های فراوان میان مسلمانان و مسیحیان وجود داشته است. با این همه، مجمع دوم واتیکان از همگان می‌خواهد که گذشته را فراموش کنند و در طریق تفاهم گام نهند و در کنار هم... برای مردم و عدالت اجتماعی و ارزش‌های محنوی و صلح و آزادی تلاش کنند.» (کتاب مجمع الفاتیکانی الثانی، انتشارات المكتبة البولیسیه، لبنان، صفحه ۶۲۹)

بعد از پذیرش رسمی حوار (گفتگو) با اسلام، علمای مسیحی تلاش گسترده و همه جانبه‌ای را برای گفتگو با علمای مسلمان آغاز کردند. دکتر طارق متری از جمله علمای مشهور مسیحی است که در این زمینه به تفصیل سخن گفته است.

من که با نام طارق متری و نوشته‌هایش آشنا بودم، او را برای اولین بار در دفتر دوست عزیز و دانشمند جورج ناصیف، روزنامه‌نگار معروف لبنانی در روزنامه النهار دیدم. وقتی متوجه علاقه من به مباحث مربوط به گفتگوی اسلام و مسیحیت شد، قرار ملاقات دوستانه‌ای گذاشتیم و طی همان تابستان (سال ۱۳۷۵)، در ایام کوتاهی که به لبنان آمده بود، در دفتر کارم در بیروت به دیدارم آمد.

دکتر طارق متری در سال ۱۹۵۰ م. در شهر طرابلس لبنان متولد شد. در سال ۱۹۷۸ رشته‌های شیمی و فلسفه را در دانشگاه آمریکایی بیروت به پایان رساند و در سال ۱۹۸۵ در رشته علوم اجتماعی از دانشگاه پاریس ایکس در فرانسه دکترا گرفت. عنوان پایان‌نامه او که به زبان فرانسوی نوشته شد وجدان و آگاهی در مذهب ارتدوکس بود. او به تناوب در انستیتوی الهیات (سنت جان) بلژیک لبنان (۱۹۸۲)، دانشکده هنر، ادبیات و ادبیات باستانی بلژیک لبنان (۱۹۹۱ - ۱۹۸۹)، انستیتوی علوم دینی دانشگاه سنت جوزف لبنان (۱۹۸۹ - ۱۹۸۶) و مدرسه الهیات خاور نزدیک (۱۹۸۸ - ۱۹۸۶) به عنوان استاد تمام وقت تدریس داشته است. همچنین در انستیتوی الهیات ارتدوکس سنت سرچ پاریس، دانشگاه کاتولیک لیون فرانسه، دانشگاه لوزان، انستیتوی دانشگاهی توسعه در ژنو و دانشگاه زوریخ به عنوان مدرس نیمه وقت و استاد راهنما حضور داشته است. عناوین عمومی درس‌های او عبارت است از مطالعات اسلامی - مسیحی، تاریخ نوین (مدرن) و جامعه‌شناسی مسیحیت در دنیای عرب، جامعه‌شناسی و مسائل عام کلیسایی در منطقه.

دکتر طارق متری از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۱ دبیر خاورمیانه‌ای فدراسیون جهانی دانشجویان مسیحی، از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱ مدیر عامل اتحادیه ایمان و اتحاد در شورای کلیساهای خاورمیانه در بیروت، از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ مدیر عامل مرکز مطالعات ارتدوکس در بیروت و از سال ۱۹۹۱ تا کنون دبیر اجرایی ارتباطات اسلامی - مسیحی شورای جهانی کلیساهای خاورمیانه است و در دهه‌ها اجلاس بین‌المللی مقالات علمی ارائه کرده است. ترجمه عناوین مهم‌ترین کتاب‌ها، تحقیقات و مقالات او بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ عبارت است از:

- تلاش برای دستیابی به یک متن عربی واحد درباره مفهوم ایمان پاک قسطنطین (شرقی)، بیروت، شورای کلیساهای خاورمیانه، ۱۹۸۸.
- الهیات در خدمت وحدت کلیسا، بیروت، شورای کلیساهای خاورمیانه، ۱۹۸۸.
- برخورد نگاه‌ها در آئینه گفتگو، مجله الاجتهاد، شماره‌های ۳۱ و ۳۲، سال ۱۹۸۶.
- فرهنگ گفتگو و بهبود روابط بین مسیحیان و مسلمانان، مجله القدير، بیروت، تابستان ۱۹۹۵.

جدای از دلایل اجتماعی و منطقه‌ای عامل دیگری که باعث شد به گفتگوی بین اسلام و مسیحیت روی آورم رویکرد مذهبی - ملی بود

است و با مسائل مورد علاقه‌ام ارتباط پیدا می‌کند و برخی نیز علمی و دانشگاهی است و نیز دلایل دیگری که ریشه دینی دارد. همچنین اوضاع لبنان نیز در این امر مؤثر بوده است. در رابطه با عوامل شخصی باید بگویم که من در شهر طرابلس لبنان متولد شده‌ام. رابطه مسلمانان و مسیحیان در این شهر بسیار گسترده است و من در محیطی پرورش یافته‌ام که مسیحیان با مسلمانان رابطه بسیار نزدیکی دارند.

من از همان دوران خردسالی با مسلمانان پیوندی روحی یافته‌م به طوری که با اذان و قرآن انس گرفتم. زمانی که خواندن قرآن را فرا گرفتم سن کمی داشتم. در آن سال‌ها من در یک مدرسه فرانسوی درس می‌خواندم و به همین جهت، مثل بسیاری دیگر، با زبان فرانسوی بیش از زبان عربی آشنا بودم. هیچ‌گاه یادم نمی‌رود که وقتی ده ساله بودم، پدرم به من گفت که عربی زبان ماست و بیش از زبان فرانسوی برایمان مهم است و به همین جهت باید به فراگیری آن اهمیت بیشتری دهیم. در واقع این پدرم بود که مرا به فراگیری زبان عربی فصحیح تشویق کرد و حتی بعضاً من را برای فراگیری عربی فصحیح زیر فشار قرار می‌داد. همچنین پدرم از یکی از دوستان مسلمان خود قرآنی گرفت و به من هدیه داد. از این رو رفته رفته یک پیوند عمیق روحی میان من و اسلام برقرار شد به طوری که تمامی دوستانم مسلمان بودند.

من احساس می‌کنم که همه ما فرزندان یک تمدن و یک امت هستیم. به هر حال، اینها دلایل شخصی من برای روی آوردن به گفتگو بین ادیان اسلام و مسیحیت است. و من از خارج از دایره گفتگوی اسلام و مسیحیت بدان وارد نشده‌ام بلکه از درون بدان پرداخته‌ام.

○ این یک واقعیت است که زندگی مشترک ادیان و متدینین مختلف با یکدیگر بر فضای فرهنگی و اندیشه لبنان تأثیر گذاشته است و نگاه متفکران، روشنفکران و حتی جریان‌های لائیک عرب و لبنانی بهتر از اروپایی‌ها واقعیت ساحت اسلامی را درک می‌کنند زیرا اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها اسلام و افکار اسلامی را فقط مطالعه کرده‌اند ولی روشنفکران و مسیحیان عرب با مسلمانان زندگی کرده‌اند و چنانچه شما اشاره کرده‌اید، گفتگو و ارتباط با اسلام را در داخل خانه‌هایشان و در همسایگی محل کار و

دین، همزیستی و انسان معاصر، مرکز فرهنگی بیسان، بیروت، زمستان ۱۹۹۵.

— دیدگاه مسیحی درباره مشکلات نزدیکی بین اسلام و مسیحیت از نظر آموزشی، مرکز پادشاهی تحقیقات تاریخ اسلام، امان، ۱۹۹۵.

— روابط مسیحی - اسلامی: گذشته، حال و آینده، گروهی از روشنفکران مسیحی شرقی و مسلمانان، مرکز تحقیقات و پژوهش‌ها، بیروت، ۱۹۹۳.

— بررسی اشتراکات مردمی و فکری جامعه لبنانی در کتاب دولت لبنان و اصل شهروندی، مؤسسه تحقیقاتی مرکز حریری پاریس، ۱۹۹۳.

— اسلام و مسیحیت شرق، مجله المسیره. حریصا لبنان، تابستان ۱۹۹۲.

— اصول صهیونیزم مسیحی، مجله الغدیر، بیروت، پاییز ۱۹۹۱.

— بررسی اندیشه معاصر اسلام و مسیحیت، شورای کلیساهای خاورمیانه، بیروت، ۱۹۹۰.

— اصول دینی و فرهنگی غرب در کشمکش بر سر فلسطین، مرکز فرهنگی اسلامی جزیره مالت ایتالیا، ۱۹۸۸.

— گروه‌های اصول‌گرا در ایالات متحده آمریکا، مرکز فرهنگی اسلامی جزیره مالت ایتالیا، ۱۹۸۸.

— رعایت اصول اجتماعی در سایه تعدد ادیان، مجله پیام کلیسا، قاهره، ۱۹۸۸.

— اغناطیوس چهارم در اروپای غربی، بیروت، ۱۹۸۸.

— دوهزارمین سالگرد غسل تعمید در کلیسای روس، شرکت هیئت انطاکیایی در این مراسم، مرکز پژوهش‌های ارتدوکس، ۱۹۹۰.

— نزدیکی دیدگاه‌های لاهوتی در گفتگو بین ادیان، بیروت، شورای کلیساهای خاورمیانه، ۱۹۹۰.

طبعاً اولین مسئله‌ای که ذهن هر پژوهشگر را به خود مشغول می‌کند این است که چرا طارِق متری عمر خود را وقف حواری و گفتگو کرده است و چه انگیزه‌ای باعث شده تا او بتواند از سردمداران این حرکت باشد. او صمیمانه پاسخ می‌دهد که:

□ دلایل زیادی باعث شد تا به موضوع گفتگو میان اسلام و مسیحیت پردازم. برخی از این دلایل شخصی

من از جمله کسانی بودم که
فکر می‌کردم مبارزه با طایفه‌گری در لبنان
تنها یک موضوع سیاسی نیست
بلکه یک قضیه دینی و فرهنگی نیز هست

مذهبی داشتیم. به همین مناسبت و به دلیل وجود کتب و منابع لازم در این کلیسا، تمامی کتاب‌های مسیحی را که به موضوع رابطه دین مسیحیت با دیگر ادیان می‌پرداخت خواندم.

آخرین انگیزه‌ای که باعث شد به موضوع گفتگوی مسیحان اسلام و مسیحیت روی آورم، تحصیلات دانشگاهی‌ام بود. هنگامی که تصمیم گرفتم تز دکترایم را در رشته علوم اجتماعی بنویسم موضوع چهره اسلام در نزد مسیحیان مشرق زمین را انتخاب کردم. در واقع موضوعی که در آن زمان برایم خیلی مهم بود و اکنون نیز اهمیت دارد، بررسی رابطه بین آگاهی درونی و چهره‌های خارجی است، یعنی آیا این امکان وجود دارد که یک فرد در جامعه‌ای با هویت‌های مختلف بتواند خارج از چهارچوب درک و فهم دیگران هویت و ذات خود را درک کند؟ همچنین کدام یک از دریافت‌های دیگران در فهم و درک فرد انعکاس پیدا می‌کند؟ این موضوع تز دکترایم شد یعنی در تز خود به این مسئله پرداختم که مسیحیان مشرق زمین چگونه به اسلام می‌نگرند و دلایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی که باعث شده است این چهره از اسلام در نزد مسیحیان ترسیم شود چه بوده است. به هر حال، به واسطه این دلایل شخصی، ملی، دانشگاهی و مذهبی در زمینه گفتگوی میان اسلام و مسیحیت فعال شدم و همواره در خارج از لبنان، در برپایی نشست‌هایی در این زمینه به فعالیت می‌پردازم.

○ یک واقعیت جدی در مورد روابط بین اسلام و مسیحیت در شرق وجود دارد و آن اینکه نوعاً غرب به جای مسیحیت مورد گفتگو و نقد قرار می‌گیرد و مشکلات سیاسی و اخلاقی غرب، از آن جهت که غرب مسیحی است در پرونده مسیحیت ثبت می‌شود. به عبارت دیگر، به جای اینکه مسیحیت مخاطب گفتگو و نقد قرار گیرد، غرب به عنوان مهد قدرت مسیحی مخاطب واقع می‌شود. این امر به بروز مشکلات و طرح مباحث فراوان و در عین حال غیر مرتبط با یکدیگر منتهی شده است. در حالی که حتی غرب فرهنگی و دینی نیز باید جدای از مسیحیت مورد توجه قرار گیرد زیرا اگرچه مسیحیت دین رسمی غرب است ولی آنچه که در صحنه اجتماعی و زندگی دینی مردم غرب حضور دارد با

زندگی‌شان تجربه کرده‌اند. اما در مورد گفتگو، آنچه شما برشمردید یک جبر منطقه‌ای و محلی است. یعنی به دلیل آنکه شما در منطقه مسلمان‌نشین زندگی می‌کردید و قصد داشتید که زبان عربی را تکمیل کنید به قرآن مراجعه کردید و طبیعتاً با دین‌داری آشنا شدید. شاید هم بسیاری از اتفاقات مهم در تاریخ که تعدادی از آنها به آراء و نظریات جدی و جدید علمی منجر شده است نیز ریشه‌ای منطقه‌ای و یا به عبارتی جبری و تصادفی داشته باشد. آیا انگیزه علمی و دینی برای ورود به وادی دین‌داری نداشتید؟

□ دلیل دیگری، جدای از دلایل اجتماعی و منطقه‌ای، که باعث شد به این امر مهم فرهنگی یعنی گفتگوی بین اسلام و مسیحیت روی آورم، رویکرد مذهبی - ملی بود. من از همان دوران تحصیل در دانشگاه همواره به این مسئله می‌اندیشیدم که مسلمانان و مسیحیان در لبنان با یکدیگر زندگی می‌کنند، با هم پیوند خورده‌اند و در سیاست و اقتصاد و دیگر جنبه‌های زندگی رابطه گسترده‌ای دارند، اما یکدیگر را از این جهت که مسلمان و مسیحی هستند نمی‌شناسند و هویت دینی و فرهنگی آنها به حد ضرورت، ساختار واقعی و لازم خود را پیدا نکرده است بلکه فقط یکدیگر را به عنوان شهروند، همکار و یا شریک در جنبه‌های سیاسی و اقتصادی زندگی می‌دانند.

من از جمله کسانی بودم که فکر می‌کردم مبارزه با طایفه‌گری در لبنان تنها یک موضوع سیاسی نیست بلکه یک قضیه دینی و فرهنگی نیز هست. ما باید از وجهه نظر دینی با این موضوع برخورد کنیم یعنی باید با ارزش‌ها و فرهنگ طرف دیگر آشنا شویم. من بر این عقیده‌ام که مسیحیان به‌طور عمیق و جدی باید با تمدن و تاریخ اسلامی آشنا شوند.

موضوع دیگری که باید بدان اشاره کنم آن است که وابستگی دینی من نیز باعث روی آوردن به گفتگوی بین اسلام و مسیحیت شد. من در دوره نوجوانی و جوانی یک فرد متدین نبودم یعنی مسائل دینی به‌طور کلی برایم اهمیت نداشت، اما بعدها به امور دینی مسیحی علاقه‌مند شدم. من از مسیحیان روم ارتدوکس لبنان هستم. در کلیسای روم ارتدوکس طرابلس و سپس بیروت فعالیت

مسیحیت متفاوت است. آیا شما در تجربه ملی و فرهنگی خود برای این مهم فکری کرده‌اید؟
□ من احساس کرده‌ام که مسیحیان عرب نقش ویژه‌ای در زمینه گفتگوی میان اسلام و مسیحیت دارند و این نقش نباید از بین برود و یا کمرنگ شود؛ یعنی گفتگوی میان اسلام و مسیحیت نباید در چهارچوب گفتگوی بین تمدن‌های اسلامی و غربی محصور شود، بلکه مسیحیانی که از نظر تمدن با اسلام در ارتباط هستند

□ من نه یک فقیه مسیحی هستم و نه یک عالم الهیات، بلکه حوزه بحث و بررسی‌هایم تاریخ اندیشه‌های مسیحی است. من در این مورد تحقیقات فراوانی کرده‌ام که تفکر دینی مسیحیت چگونه توانسته است طی قرون مختلف، به ویژه در زمینه نوع رابطه تفکر مسیحی با دیگر ادیان پیشرفت نماید.
از آنجا که پژوهشگر علوم اجتماعی و جامعه‌شناس هستم، همواره بین پیشرفت اندیشه و جامعه و بین مسائل

مسیحیانی که از نظر تمدن با اسلام در ارتباط هستند باید نقش فعالی در گفتگوی میان اسلام و مسیحیت داشته باشند



باید نقش فعالی در این زمینه داشته باشند و این نقش باید از میانجیگری فرهنگی فراتر رود. یعنی ما مسیحیان عرب از نظر دینی با مسیحیان غربی رابطه داریم اما با مسلمانان در تمدن و وطن مشترک هستیم. بنابراین، ما به مسلمانان نزدیک‌تر هستیم و بهتر می‌توانیم با آنان به تفاهم برسیم. همین‌طور ما به دلیل برخورداری از فرهنگ غربی و وابستگی دینی‌مان می‌توانیم غرب را مخاطب قرار دهیم. من رفته رفته بیشتر به این موضوع پرداختم و در کلیسای روم ارتدوکس به عضویت کمیته گفتگوی بین مسیحیت و اسلام که شورای کلیساهای جهانی ارتدوکس آن را تأسیس کرده است درآمد. سپس به عنوان مدیر بخش ژنو انتخاب شدم. در آغاز در قبول این پست مردد بودم زیرا نمی‌خواستم لبنان را ترک کنم و زندگی در این کشور را دوست دارم. این دودلی و تردید چهار پنج سال ادامه داشت تا اینکه تصمیم به قبول آن سمت گرفتم و اکنون سال‌هاست که در ژنو بسر می‌برم. کمیته گفتگوی میان مسیحیت و اسلام برخی کلیساهای ارتدوکس و پروتستان را در تمام جهان در بر می‌گیرد و بزرگ‌ترین مرکز مسیحی جهانی در این زمینه است که شامل سیصد و شصت و هفت کلیسا در جهان می‌شود.

○ برای رسیدن به غایات دینی که مورد توجه شماست راه‌های مختلفی وجود دارد، ولی در این میان گفتگوی بین ادیان مورد توجه ویژه رهبران دینی است. طبیعتاً این توجه مقتضای ماهیت مسئله است زیرا مسائل و مباحث فکری و فرهنگی طبعاً با گفتگو به نتیجه می‌رسد. مسیحیت - به عنوان یک دین - به اعتقاد شما تا چه حد به این واقعیت اهتمام داشته است و شما به عنوان یک متخصص مسیحی، دیدگاه مسیحیت را در این مورد چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مختلف فرهنگی و سیاسی جامعه ربط قائل می‌شوم. همچنین یک مسیحی مؤمن هستم اما در علوم دینی مسیحی به معنای دقیق آن متخصص نیستم، یعنی در تفسیر انجیل، فقه و شریعت مسیحی یا هنرهای مسیحی تخصص ندارم بلکه به طور کلی به تاریخ اندیشه مسیحی و پیشرفت آن، بخصوص به دیدگاه مسیحیان نسبت به اسلام و فهم و درک این دو از مفهوم حقیقت، و نجات و رهایی انسان اهمیت می‌دهم. در سال‌های اخیر با توجه به حوزه فعالیت‌هایم به موضوع گفتگوی بین اسلام و مسیحیت، آداب و رسوم گفتگو، ارزش‌ها، فرهنگ و قوانینی که باید در هر گفتگویی مورد توجه قرار گیرد تا این گفتگو موفق باشد، اهمیت می‌دهم. به‌طور کلی این مسائل برای من اهمیت بسزایی دارد و بیش از نیمی از وقتم صرف نوشتن مقاله و ایراد سخنرانی برای روشن کردن و توضیح مفهوم گفتگو برای مردم می‌شود.

هر جا می‌روم این سؤال را از من می‌پرسند که حقیقت گفتگوی بین اسلام و مسیحیت چیست. آیا منظور از گفتگو، بحث و بررسی امور مشترک است؟ آیا مقصود ائتلاف و اتحاد در برابر الحاد و بی‌دینی است؟ آیا گفتگو درباره امور دینی است؟ به‌طور کلی گفتگو و موضوعات آن چیست؟ این مسائل مقدار زیادی از وقت من را به خود اختصاص داده است و مطالب بسیاری در این زمینه‌ها نوشته‌ام که همه آنها به زبان‌های بیگانه است. اما اخیراً مقاله‌ای تحت عنوان نگاهی به آیین گفتگو نوشتم که در فصلنامه لبنانی الاجتهاد چاپ شد. این فصلنامه چهار ویژه‌نامه در زمینه موضوع گفتگوی بین اسلام و مسیحیت منتشر کرده است. همچنین مرکز تحقیقات و پژوهش‌های استراتژیک بیروت نیز کتابی را از من با عنوان بحث‌های پایه‌ای منتشر کرد که در آن موضوع

روابط اسلام و مسیحیت در گذشته، حال و آینده و همچنین مسیحیان شرق و اسلام مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. مقاله‌هایی به زبان عربی در این زمینه نوشته‌ام و اخیراً نیز در دانشگاه لیبنانی «بلمند» تحت عنوان گفتگو و چشم‌اندازهای آن سخنرانی کردم.

○ مسئله زندگی مشترک مسیحیان و مسلمانان با یکدیگر از قدیمی‌ترین عناوین مباحث حواری (گفتگو) است. اینکه اگر متدینان این دو دین بخواهند با یکدیگر

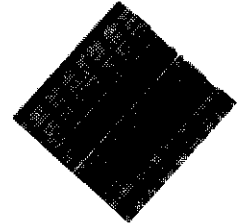
ملی و میهنی نمی‌شود. همچنین باید بر این نکته تأکید کرد که اختلاف نظر و تقابل فکری الزاماً به معنای تفرقه و یا دو دستگی و ضدیت نیست.

در این مورد باید گفت که دیدگاه‌های دینی یا دیدگاه‌هایی که به دین نسبت داده می‌شود می‌تواند در تقویت همزیستی مسالمت‌آمیز نقش مؤثری ایفا کند. این دیدگاه‌ها و موضعگیری‌های دینی اگر واقعیت‌ها و شرایط زمانی و مکانی را در نظر بگیرد و از تعصب بدور باشد

اختلاف نظر و تقابل فکری

الزاماً به معنای تفرقه

و یا دو دستگی و ضدیت نیست



می‌تواند در حفظ و گسترش همزیستی مسالمت‌آمیز مؤثر واقع شود و دست‌کم مانع استفاده از احساسات دینی در جهت کشمکش‌های سیاسی و جنگ‌های سرد یا گرم شود.

بنابراین، هدف اصلی این مقاله طرح یک برنامه دینی برای تعیین چهارچوب همزیستی مسالمت‌آمیز نیست بلکه سعی بر آن دارد تا به بررسی آن بخش از گرایش‌های فکری مسیحی معاصر بپردازد که می‌تواند به دوران دشمنی دینی پایان دهد و سایر ادیان را نادیده نینگارد. این طرز تفکر مسیحی معاصر طرف دینی دیگر و تکثر ادیان را نه فقط از آن جهت که یک واقعیت است و نمی‌توان آن را انکار کرد بلکه از آن جهت که یک منبع با ارزش انسانی است و در مسیر اهداف الهی از خلق بشریت قرار دارد، می‌پذیرد.

پذیرش طرف دینی دیگر بر مبنای فوق ما را به تفکر درباره موضوع گفتگوی میان ادیان و اهداف و ویژگی‌های آن رهنمون می‌سازد. این گفتگو نه فقط یک عملکرد است بلکه فرهنگی است که اصل و اساس آن معنویت، بلکه دین می‌باشد و بین تلاش برای رسیدن به حقیقت در اطاعت خداوند و بین اندیشه‌ای که مدعی است تمامی حقیقت را دریافته و به توجیه و دفاع و حمله به طرف دیگر می‌پردازد، فرق می‌گذارد و بر این عقیده است که فهم و درک طرف دیگر راه رشد و رسیدن به کمال است. این گفتگو بیانگر محبت است.

شاید در این فرصت کم نتوانیم تاریخ اندیشه مسیحی در نسبت با اسلام و مسلمانان را مورد بررسی قرار دهیم اما اصول کلی این اندیشه و طرز تفکر در بسیاری از موارد روشن است، به هر حال ما شاهد آن هستیم که این اندیشه همچنان در حال تغییر و تحول است و مذاهب مختلف

زندگی کنند، زندگی مشترک آنان در جوامعی که به همزیستی مسالمت‌آمیز احتیاج دارند - مثل جامعه لبنان - باید بر چه مبنایی باشد. آیا تسامح باید مبنای زندگی آنان باشد، یا اینکه یکدیگر را تحمل کنند بدون آنکه در مباحث عقیدتی یکدیگر وارد شوند؟ اگر آزادی‌های عملی به دو طرف داده شود با تندروی‌های رهبران مذهبی هر یک که دین خود را کمال مطلق می‌دانند چه باید کرد و اساساً در چنین جامعه‌ای اصول گفتگوی دینی چیست؟

□ موضوع احیای همزیستی مسالمت‌آمیز (میان مسلمانان و مسیحیان) در درجه اول یک مسئله دینی یا عقیدتی نیست؛ با این حال باید گفت پرداختن به این موضوع مستلزم مطالعه و بررسی دیدگاه‌های دینی افراد و گروه‌های مسلمان و مسیحی است و در واقع گفتگو را باید در چهارچوب اندیشه‌ها و روابط اجتماعی و سیاسی افراد جامعه مورد بررسی قرار داد.

از سوی دیگر باید گفت که همه نصوص یا متون دینی ثابت و تغییرناپذیر نیستند بلکه این متون بسته به شرایط زمانی و مکانی تفسیر می‌شوند و تفسیر متون دینی در شرایط مختلف تاریخی و جغرافیایی ممکن است تغییر یابد و دوره‌های مختلف کشمکش و همزیستی بین مسلمانان و مسیحیان، خود شاهد این تغییر و تحول در نوع فهم و درک از متون و نصوص دینی است.

اگرچه وجوه مشترک مسیحیان و مسلمانان در زمینه‌های دینی و اخلاقی - که کم هم نیست - از نصوص دینی و معنوی سرچشمه می‌گیرد، اما این وجوه اشتراک به تنهایی موجب وحدت ملی نمی‌شود زیرا نزدیکی یا تا حدی همگونی در امور دینی (البته خود این نزدیکی دیدگاه‌های دینی و اخلاقی بین مسلمانان و مسیحیان جای بحث و بررسی دارد) به تنهایی و الزاماً باعث اتحاد

مسیحی در این زمینه اختلاف نظر دارند. با این حال باید گفت که دیدگاه معتقد به کشمکش فکری با اسلام تا حد زیادی تعدیل شده است. همچنین این دیدگاه رایج مسیحی که راه نجاتی خارج از کلیسا وجود ندارد تا حد بسیار زیادی تغییر کرده است. اکنون این طرز تفکر رواج پیدا کرده است که راه نجات خداوندی به تبعیت از کلیسا محدود نمی‌شود. بر مبنای متون دینی، جایگاه مسلمانان و به‌طور کلی دیدگاه الهی نسبت به غیر مسیحیان در سایه ایمانی فهمیده می‌شود که خداوند تمامی افراد بشر را به سوی حق و حقیقت رهنمون می‌سازد. موضوع حکمت الهی سرّی و رازآمیز است اما نه به

جای تعجب نیست که بسیاری با این ایده موافقند زیرا این دیدگاه به آنان امکان می‌دهد به‌طور واقعی - و نه فقط در ظاهر - سعی در همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند و با این حال هر یک از پیروان دو دین اسلام و مسیحیت ویژگی‌های خود را حفظ کنند. در اینجا باید خاطر نشان کرد اعلام احکام دینی کلی و خودداری از گفتگو در امور دین و دنیا دو مسئله جدا از هم است. گفتگوی بین اسلام و مسیحیت انگیزه‌ای مسیحی و همچنین مبنایی قرآنی دارد. از سوی دیگر، این گفتگو باید با همزیستی مسالمت‌آمیز همراه باشد. البته این همزیستی نباید فقط نوعی همجواری بدون در نظر

گفتگو غیر از کشمکش است و هدف از آن برتری طلبی و تأکید یک طرف بر مواضع خود نیست بلکه هدف رسیدن به یک خط نزدیک به حقیقت است

معنای اصطلاحی کلمه «سرّ» بلکه به معنای دینی آن؛ یعنی حکمت خداوند آن حکمتی است که با چشم دیده نمی‌شود و با گوش شنیده نمی‌شود و بنابراین حقیقت آن در وحی خلاصه نمی‌شود. در حالی که این اندیشه برخی را بر آن داشت تا سعی در جمع میان مسیحیت و اسلام کنند، برخی دیگر این تلفیق و جمع را رد کرده و آن را با توجه به اصالت و استقلال کامل مسیحیت و اسلام به عنوان دو ساختار جداگانه که هر یک غیرقابل تجزیه و تحویل و تقلیل است، غیرقابل قبول دانستند. این گروه راه‌حل جانشین این جمع ناممکن میان اسلام و مسیحیت را در گفتگویی دانستند که نه بین ادیان بلکه بین پیروان و مؤمنان به این ادیان صورت می‌پذیرد. پیروان این ادیان هر یک در چهارچوب دینی خود نسبت به اصول الهی پایبند هستند و با این حال سعی در رهایی از تفسیرهای ناقص و اندیشه نسبی بشری از جمله در مسائل الهیات که باعث تحریف آن شده است دارند.

این دو موضع مذکور در کشور ما (لبنان) هر دو بر اهمیت گفتگوی بین مسیحیان و مسلمانان در سایه وابستگی به وطن واحد و همکاری‌های اجتماعی تأکید می‌کنند و این نقطه مشترک آن دو است... این سخن بیانگر میل به خودداری از بحث و جدال در امور دینی و یا نسبی دانستن و یا دست‌کم شخصی دانستن این امور است و در هر دو صورت، ادیان را در مواضع مورد توافق و یا اختلاف به گونه‌ای مورد احترام و ستایش قرار می‌دهد.

گرفتن اعتقادات دینی افراد و گروه‌ها باشد زیرا در این صورت این جنبه دینی نادیده انگاشته شده و ممکن است در شرایط زمانی و مکانی خاصی بر این همجواری تأثیر منفی بگذارد. همچنین این همجواری نباید نتیجه یک گفتگوی محدود با اهداف محدود باشد زیرا این گونه گفتگو اگر بدون بحث و بررسی انجام گیرد و مشکلات را حل نشده باقی بگذارد نتایج مهمی در بر نخواهد داشت و بنابراین هر نشست اسلامی و مسیحی یک گفتگو نیست. همچنین در مورد موضوع گفتگوی بین اسلام و مسیحیت باید گفت تألیفات و با تلاش‌های متعددی که در این زمینه صورت گرفته است بر این نکته تأکید می‌کند که این موضوع چیزی غیر از کشمکش فکری و همچنین اظهار نظر آمیخته با تعارف فقط برای راضی کردن طرف دیگر است و در واقع این دو مسئله از ویژگی‌های برخورد سیاسی و غیرسیاسی لبنانی‌ها با یکدیگر است.

پس باید گفت، گفتگو غیر از کشمکش است، یعنی هدف از آن برتری طلبی و تأکید یک طرف بر مواضع خود نیست بلکه هدف رسیدن به یک خط نزدیک به حقیقت است و این اشتراک در رسیدن به حقیقت در این سخن امام شافعی به خوبی نمایان است که می‌گوید: «هیچ‌گاه هنگام بحث و گفتگو با کسی، دوست نداشته‌ام که او اشتباه کند و هیچ‌گاه به هنگام سخن گفتن با کسی به این موضوع که خداوند حقیقت را بر زبان من و یا او آشکار نماید فکر نکردم.» همچنین گفتگوی میان اسلام و مسیحیت چیزی

به جز تعارف است زیرا مهم‌ترین اصل گفتگو، برخورد صادقانه با طرف دیگر است و نه دو چهره‌بودن با او. نکته دیگری که باید بدان اشاره کرد آن است که مقصود از ورود در عرصه گفتگو رسیدن به یک توافق به هر بهایی نیست بلکه هدف از آن پذیرفتن اختلاف، روشن‌کردن موارد اختلاف و بررسی روش برخورد مناسب با این موارد است. بنابراین، گفتگو به کشمکش و رقابت پایان نمی‌دهد بلکه راهی برای اداره صلح‌آمیز این رقابت پیشنهاد می‌کند.

کسی که گفتگو را به عنوان راهی برای برخورد با طرف دیگر، چه مسلمان یا مسیحی، انتخاب می‌کند بدین امر تن می‌دهد که طرف دیگر او را مورد نقد قرار دهد یعنی این احتمال را می‌پذیرد که ممکن است در اشتباه باشد. همچنین اندیشه خود را تجزیه و تحلیل می‌کند و به دیگری نیز اجازه می‌دهد که اندیشه‌اش را خود بیان نماید. گفتگو باید نوعی شک و تردید منطقی را در بر بگیرد اما این شک و تردید الزاماً به سستی و تردید در ایمان و عقاید شخصی نمی‌انجامد بلکه چه بسا باعث می‌شود فرد به بررسی باورهای خود در زمینه ارزش‌ها بپردازد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «اللی الله مرجعکم جمیعاً

گفتگو پیش از آنکه یک رویداد باشد در واقع نوعی فرهنگ است و فقط در صورتی مؤثر واقع می‌شود که شامل تمامی افرادی که خود را نماینده و سخنگوی گروه‌های مختلف می‌دانند و یا آنکه صرفاً ایده‌های شخصی خود را بیان می‌کنند بشود. تنها در این صورت است که جنبه‌های مختلف زندگی مردم و چگونگی روابط آنها با یکدیگر را در بر می‌گیرد.

اما در مورد اینکه فرهنگ گفتگو چه معیار و قانونی دارد، در اینجا نمی‌توان همه آنها را برشمرد و درباره آنها توضیح داد اما با توجه به نوع گفتگوی میان اسلام و مسیحیت به طور خلاصه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. در گفتگو پیش از هر چیز باید آزادی اندیشه وجود داشته باشد و به این موضوع باید اهمیت بسیار داد. آزادی اندیشه بدین معناست که هر طرف آمادگی این را داشته باشد که طرف دیگر را آن گونه که او خود را معرفی می‌کند بشناسد و البته آزادی تفکر فراتر از این می‌رود و هر یک از ادیان به‌طور جدی از میراث فکری و دینی طرف دیگر و منابع آن آگاه می‌شود و این آشنایی، دو جانبه است؛ یعنی مسیحیان با تاریخ و میراث فکری و دینی مسلمانان آشنا می‌شوند و آن را مورد بحث و بررسی ناقدانه قرار

در گفتگو بیش از هر چیز باید آزادی اندیشه وجود داشته باشد



می‌دهند و مسلمانان نیز به همین ترتیب میراث فکری و دینی مسیحیان و منابع آن را به طور دقیق مورد مطالعه قرار می‌دهند و آن را بررسی می‌کنند. البته برخورد از نزدیک با طرف دیگر که طی دهه‌های اخیر کاهش یافته است بر خلاف عقیده برخی به تنهایی باعث آشنایی متقابل دو طرف با میراث فکری و دینی یکدیگر نمی‌شود و همچنین بحث و بررسی‌های آکادمیک نیز در این زمینه کافی نیست زیرا در مورد اول یک طرف گفتگو فقط با مسائل کلی و عمومی طرف دیگر آشنا می‌شود و در مورد دوم نیز به منابع دست دوم که مهم‌ترین آنها کتاب‌های شرق‌شناسان و محصولات رسانه‌های ارتباط جمعی به‌ویژه رسانه‌های تصویری است پناه می‌برد. همچنین مقایسه دو چیز که نباید با یکدیگر مقایسه شوند نیز باید پرهیز کرد زیرا غالباً اصول اساسی دین یک طرف با واقعیت تاریخی طرف دیگر مقایسه می‌شود. همچنین

فینبتکم بما کنتم فیه تختلفون» (سوره مائده، آیه ۴۸). فردی که وارد گفتگو می‌شود این مطلب را می‌پذیرد که بین وحی و تفسیر آن مسافتی فاصله است و برداشت‌های مختلفی، بسته به دوره‌های تاریخی مختلف، از امور ثابت دینی وجود دارد. از جمله ویژگی‌های گفتگو احترام به غیر بودن دیگری است اما این احترام باعث نمی‌شود فرد اسیر دیگری شود. زیرا فرضیه وجود دو طرف ثابت باعث می‌شود هیچ یک از این دو طرف جایگاه خویش را تغییر ندهد. همچنین به رسمیت شناختن وجود دیگری حد و مرزی دارد و به معنای به رسمیت شناختن تمامی جنبه‌های دینی طرف دیگر نیست.

بدیهی است که اگر هدف از گفتگو همزیستی مسالمت‌آمیز باشد، نباید فقط به عالمان دینی یا رهبران سیاسی و یا روشنفکران نخبه دو طرف محدود شود.

مشکل دیگر استفاده از دو منطق مختلف است، اینکه با طرف دیگر به گونه‌ای و با هم‌کیشان خود نیز به زبان دیگر گفتگو می‌شود. در واقع باید گفت که نمی‌توان به گونه‌ای که گویی طرف دیگر نمی‌شنود و نمی‌خواند از او سخن گفت و درباره‌ی او نوشت و به همین ترتیب، با او به عنوان کسی که چیزی نشنیده و نخوانده وارد گفتگو شد.

اصل سوم در گفتگو آزادی - اگرچه به‌طور نسبی - از موازین نیروهای سیاسی است، زیرا گفتگو اگر بازتاب اصول قدرت‌ها و جناح‌های سیاسی باشد گفتگوی واقعی نخواهد بود بلکه در این صورت شرکت‌کنندگان در آن، گذشته از قدرت سیاسی و پایگاه مردمی آنان، هر یک در برابر طرف دیگر موضع می‌گیرند و گفتگو به یک کشمکش سیاسی تبدیل می‌شود.

از دیگر اصول گفتگو تمایز نهادن بین مسئله دینی با مسئله سیاسی است یعنی باید از سوء استفاده از دین در جهت اهداف سیاسی خودداری کرد و نگذاشت موضعگیری‌های سیاسی بی‌جهت از حمایت دین برخوردار شوند. البته این مسئله به معنای جدا کردن دین از سیاست در اسلام و مسیحیت نیست زیرا مسلمانان معمولاً بر رابطه تنگاتنگ بین دین و دنیا و دولت تأکید می‌کنند و مسیحیان عمدتاً دین را فقط یک مسئله معنوی بدون ارتباط با جامعه و سیاست نمی‌دانند. هر یک از ادیان اسلام و مسیحیت - اگرچه با دو شیوه مختلف که ریشه در نصوص و تاریخ دارد - بر این نکته تأکید می‌کنند که حقایق وحی بدون استثناء روشنگر راه مؤمنان در همه امور دنیوی است، اما این دو - دست کم در زمینه نقش عملی دین - با هم تفاوت دارند.

در اینجا با توجه به مطالب فوق باید گفت که فرهنگ گفتگو بین مسلمانان و مسیحیان در احیای همزیستی مسالمت‌آمیز نقش دارد زیرا این گفتگو به آنچه که به نام «نقد محوری بودن طایفه‌گری یا گرایش مذهبی» معروف است، می‌پردازد.

طی دوران جنگ (جنگ داخلی لبنان) و بعد از آن، موضوع هویت طایفه‌ای بارها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. هویت طایفه‌ای عبارت از شخصیتی همگون با گروهی دینی دارای ویژگی‌های خاص است و بر کسانی از نظر طرز فکر که به افراد این گروه شباهت دارند نام گروه مذکور اطلاق می‌شود. شخصیت گروه دینی مذکور مدعی حقیقتی فرا - تاریخی می‌شود و با این حال احکام ارزشی برای گروه دیگر صادر می‌کند. هر یک از افراد این گروه، مجموع افراد را نمونه‌ی اعلائی‌الگوی به اصطلاح مقدس آن گروه می‌داند و این پندار موهوم را اساس مقایسه با گروه دیگر قرار می‌دهد و این‌گونه است که هر گونه اختلاف طرف دیگر با گروه خود را به مثابه عیب و نقص آن طرف می‌بیند.

همچنین این گروه به خود حق می‌دهد افراد را برای اعمالی که به اسم طایفه و مذهب آنان، حتی به دست کسانی که صرفاً پیرو این مذهب و طایفه‌اند صورت گرفته است محاکمه کنند و این در حالی است که کسی که به این اعمال دست زده هیچ ارتباطی با فرد مورد محاکمه ندارد و در واقع باید گفت سیاست مجازات‌های دسته‌جمعی بر اساس این دیدگاه محوری است. این دیدگاه (دیدگاه محوری دانستن گرایش طایفه‌ای و مذهبی) کشور را به صورت موزاییک می‌بیند. مثلاً در مورد کشوری مثل لبنان باید گفت که طرفداران این دیدگاه اگرچه در ظاهر از رابطه ملی بین تمام مردم سخن می‌گویند اما این ترکیب موزاییکی فقط بین طوایف و مذاهب مختلف وجود دارد ولی خود این مذاهب در درون خود شکل موزاییک‌واز ندارند؛ یعنی کل کشور یک ترکیب موزاییک‌وار و ناهمگون است و هر یک از طوایف به خودی خود یک کل هماهنگ است، اما نه با طایفه دیگر بلکه فقط در درون خود.

گفتگو با پرداختن به نکاتی که موجب تقویت وحدت و یا گسترش اختلاف‌ها می‌شود می‌تواند نادرستی این نظریه را ثابت کند و نشان دهد که تنوع و چندگونگی فقط در مقایسه بین یک طایفه با طایفه و مذهب دیگر نیست. گفتگو همچنین قادر است فرهنگ دینی را از زیر سیطره ظالمانه فرهنگ طایفه‌ای و مذهبی آزاد سازد. در واقع هویت طایفه‌ای آن قدر که بر اساس عقاید سیاسی جامعه‌هایی که با بحران پیشرفت روبرو هستند بنا می‌شود از عقاید دینی سرچشمه نمی‌گیرد.

بسیاری با تأکید بر سست بودن پایه‌های هویت ملی الگوهای برگرفته از دین را در خدمت هویت طایفه‌ای به کار گرفته و فراموش کرده‌اند که ویژگی‌های دینی الزاماً بنیان اجتماعی و فرهنگی مشترک یک کشور را تهدید نمی‌کند. اگرچه دین در آنچه برای ملت لبنان رخ داده و بلایی که این ملت اکنون نیز با آن دست به گریبان است مقصر نیست و رهبران دینی نیز بارها بر این امر تأکید کرده‌اند، اما باید گفت که دین نقش فعالی در زمینه نقد اندیشه و تفکر طایفه‌ای ایفا نکرده است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر رقابت و کشمکش بین پیروان دو دین اسلام و مسیحیت مانع نقد اندیشه طایفه‌ای از سوی هر دو دین شده است، آیا زمینه برای گفتگو آن چنان که به آن اشاره رفت فراهم خواهد آمد؟

○ اگر تعریف درستی از انسان بخواهیم ارائه کنیم، واقعیت انسان در روابط اجتماعی و فکری بر اساس حوار (گفتگو) طراحی شده است. عقل بشری عقل گفتگوست. بشر تمام دستاوردهای علمی و فرهنگی خود را که زیربنای همه روابط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است

به وسیله گفتگوی مستقیم و یا غیرمستقیم و بهره‌وری از افکار یکدیگر به دست آورده است. دیانت اساسی‌ترین مسئله‌ای است که خاستگاه فکری دارد و تنها در عرصه فکر و اندیشه می‌توان حقایق دین را فهمید و درک کرد و طبعاً بیش از سایر صحنه‌ها برای حفاظت از جوهر خود، به گفتگو و اندیشه نیاز دارد.

آینده پرخطری که دین - به معنای عام - در پیش رو دارد انسان متدین را مجبور می‌کند که برای یافتن راه‌حلی جهت حفظ و نگهداری جوهر دین، در یک همکاری مشترک فکری و در یک حوار (گفتگوی) دائم دینی برای مقابله با این مشکلات فکری چاره‌ای بیندیشد، و الا سرنوشت آینده دنیا بدون دین رقم خواهد خورد. در چنین شرایطی است که از یک سو همه رهبران دینی باید لاقفل برای بقای دیانت باب حوار و گفتگو را مفتوح نگه دارند... از سوی دیگر یک مشکل جدی فلسفی در برابر علاقه‌مندان گفتگو وجود دارد و آن اینکه گفتگوی دینی با اصل قداست دینی تناقض دارد زیرا هر دینی خود را مقدس می‌داند و معنای مقدس آن است که اندیشه دینی و شریعت و حتی تفاسیل آن توسط وحی نازل شده و مناقشه‌پذیر نیست. اگر دینی با دین دیگر در مسئله‌ای دینی گفتگو نماید، این نکته را پذیرفته که ممکن است در آن مسئله نظر دین دیگر را بپذیرد و این با اصل قداست و تغییرناپذیری ادیان منافات دارد. به عبارت دیگر، اگر مسئله مورد گفتگو مقدس باشد گفتگو بردار نیست و اگر مقدس نباشد دین نیست. این یکی از جدی‌ترین مشکلات فلسفی در مسئله حوار است. به عقیده شما چه راه‌حلی برای این مسئله وجود دارد.

□ این موضوع بسیار مهم و پیچیده‌ای است و حل این مشکل فلسفی به سادگی امکان‌پذیر نیست. اگر گفتگو ادامه یابد، خود باعث می‌شود زمینه برای حل این مشکل فراهم آید. با این حال من به سه چیز ایمان دارم: یکی اینکه مفهوم «الله اکبر» این است که خداوند حقیقتی است بزرگ‌تر از آنچه پنداشته می‌شود این، همان مفهوم تنزه در اسلام است. حقیقت الهی صرفاً در چهارچوب یک عقیده یا مرام نمی‌گنجد. ممکن است مرام یا عقیده‌ای حقیقت الهی را در چهارچوب خود دریابد اما آنچه به دست آورده تمام حقیقت نیست. در حقیقت خداوند از همه آنچه که به نام او و برای او مطرح می‌شود فراتر است.

مسئله دیگر اینکه حتی این معنی که حقیقت خداوند در وحی نهفته است دارای تفسیرها و برداشت‌های مختلفی است؛ یعنی بسته به افراد، دایره وحی و تفسیر وحی کم و زیاد و کوچک و بزرگ می‌شود. مفسران در هر سطحی که باشند مفسران وحی هستند و نه ناقلان آن. بنابراین، همیشه تفسیرهای متعدد وجود دارد و این تفسیرهای متعدد نشان می‌دهد که انسان مؤمن همواره در



پی رسیدن به حقیقت است. یعنی انسان حقیقت را در چنگ خود نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، حقیقت وحی ملک کسی نیست و هیچ کس آن را در اختیار خود ندارد. البته حقیقت در نصّ وحی وجود دارد، اما ما باید با قلب و عقلمان برای فهمیدن آن تلاش کنیم و وحی همواره به تفسیر نیاز دارد و تفسیر در اسلام و مسیحیت متعدد است.

مسئله سوم آنکه تعدد ادیان و وجود مسیحیت و اسلام خواستهٔ خداوند است: «ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة» (هود: ۱۱۸). در نصّ صریح قرآن است که از ما می‌خواهد مسائل ارزشی را به طرق دیگر نیز بررسی کنیم. قرآن می‌گوید «الی الله مرجعکم جمیعاً فینشکم بما کنتم فیه تختلفون» (مائده: ۴۸). معنی این آیه آن است که احتمال اختلاف و تعدد آراء وجود دارد. خود خداوند وجود این تعدد آراء و اختلاف را مجاز دانسته و پذیرفته است. او اجازه داده است که ادیان متعدد وجود داشته باشند و تعدد ادیان یک مسئلهٔ تصادفی نیست.

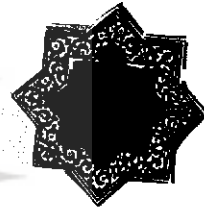
سؤال مثبت است، معنای کمال چیست؟ نکتهٔ دیگر اینکه برای پاسخ به این سؤالات نباید به خود انجیل و قرآن استناد کرد بلکه باید این سؤالات را از نظر فلسفی و خارج از حوزهٔ دین مورد توجه و بررسی قرار داد. نظر شما در این مورد چیست؟

□ حتی اگر ایمان داشته باشیم که مسیحیت مرحلهٔ تکامل وحی است، خداوند در انجیل می‌گوید که او خود را بدون شاهد نگذارد؛ یعنی خداوند با مسیحیان به وسیلهٔ انجیل سخن گفته اما با دیگر امت‌ها به روش‌های دیگری سخن گفته است. من باز به مسئله اول برمی‌گردم؛ یعنی اگر ایمان داشته باشیم که دینم کامل است، در عین حال می‌دانم که خداوند بزرگ‌تر از دین من است و به دین من محدود نیست؛ یا به تعبیر دیگر، اگرچه دین من کامل است اما انحصاری نیست. من حقیقت وحی را از دین خودم می‌فهمم. خداوند می‌تواند با غیر من به شیوه‌ای متفاوت سخن بگوید. بنابراین، من باید برای شنیدن آنچه خداوند به دیگران می‌گوید با آنان رابطه برقرار کنم.

حقیقت در نصّ وحی وجود دارد

اما ما باید با قلب و عقلمان

برای فهمیدن آن تلاش کنیم



به نظر من هیچ تناقضی در این زمینه دیده نمی‌شود. در اینجا به یک مثال ساده اشاره می‌کنم. من به انجیل ایمان دارم و آنچه را که در آن آمده است وحی الهی می‌دانم و ایمان دارم که خداوند با من به عنوان یک مسیحی سخن گفته است. انجیل مقدس است و مصدر آن الهی است. با این حال قبول دارم که خداوند به مسلمانان نیز وحی کرده است. بنابراین من حقیقت مطلقه و کلی را در اختیار ندارم.

○ بنابراین تعبیر شما آنچه ما بر آن نام دین نهاده‌ایم برداشت ما از دین و تفسیر نصوص است و قداست به نصوص برمی‌گردد و برداشت از امر مقدس، مقدس نیست. اما اگر این مسئله در مورد مسیحیت درست باشد - زیرا متون انجیل توسط حواریون و با واسطه نقل شده است - اعتقاد مسلمانان بر آن است که لفظ این نصوص از سوی خداوند نازل شده است.

اگرچه تقسیم‌بندی شما که نصوص را مقدس و غیرقابل تغییر می‌داند و تغییرات را متوجه تفسیر نصوص می‌داند قابل گفتگوست ولی سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا به عقیدهٔ شما دینی که به آن اعتقاد دارید کامل است؟ در صورتی که پاسخ شما به این

○ آیا مقصود شما از این سخن که خدایی که دین مرا نازل کرده، به واسطهٔ حرّیتش و یا حتی به دلیل علم و قدرتش با دیگران نیز سخن گفته و حقایق دیگری را بر آنان فرو فرستاده است، ادیان دیگری است که به واسطهٔ سایر پیامبران بر بشر فرو فرستاده شده، یا اینکه شما اعتقاد دارید ارتباط الهی از هر طریقی ممکن است.

□ بله، ارتباط الهی از هر راهی، حتی از راه الهام امکان‌پذیر است. به طور مثال در انجیل آمده است که حضرت پولس زمانی که در قرن اول میلادی به یونان رفت و دید که در فلسفهٔ یونانی مسئلهٔ توحید مطرح است یا به آن نزدیک شده است، به مردم یونان گفت من آمده‌ام تا از کسی که آن را می‌پرستید اما او را نمی‌شناسید برایتان بگویم؛ یعنی من از سوی خداوند برای شما سخنی دارم اما این بدان معنی نیست که من خدا را می‌شناسم و شما او را نمی‌شناسید، بلکه شما او را می‌پرستید اما معبود شما با معبود من در تعریف متفاوت است. در نتیجه اولاً باید ببینیم که خداوند با دیگر مردمان نیز سخن گفته است، اما به شیوه‌ای متفاوت با روشی که مرا مخاطب قرار داده است. دوم آنکه خداوند در همهٔ هستی وجود دارد و در نتیجه مستدینان به غیر دین من نیز او را

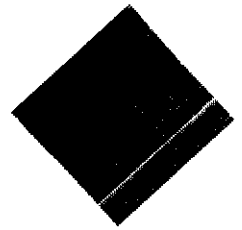
می‌شناسند. ایمان دینی اندیشه‌ای نیست که بی‌نتیجه باشد بلکه در همین دنیا ثمر دارد. اگر من خداوند را منبع و مصدر خوبی‌ها بدانم باید بگویم محبت، تواضع، عدل، نیکوکاری، برابری، لطف و همه این مفاهیم اخلاقی نشانه حضور خداوند در ماست. پس من به دیگران از زاویه این خوبی‌ها می‌نگرم و بر این عقیده‌ام که مصدر این فضیلت‌ها شیطان نیست بلکه خداوند است. بنابراین بین تو و خدا رابطه‌ای وجود دارد که من بر آن واقف نیستم. در مسیحیت مسئله‌ای به نام مفهوم سرّ داریم. سرّ یعنی راهی که همه ما شاید آن را به خوبی نفهمیم.

توسط ادیان مقرر شده است باعث نجات و رهایی می‌شود؟ این مسئله از مهم‌ترین مباحث دین‌شناسی است و طبیعتاً اعتقاد به هر یک از این دو راه، تعبیر و تفسیر مناسبی در مسئله حوار و گفتگوی دینی پیدا می‌کند. بنا بر تفسیر ارتباط طولی بین شریعت و جوهر دین، گفتگو و حوار معنای دشواری پیدا می‌کند زیرا مسیر قطعی و تغییرناپذیری برای رسیدن به هدف تعیین شده است، در صورتی که اگر این رابطه عرضی باشد و شریعت در نزد هر دین صرفاً یکی از راه‌های رسیدن به جوهر آن باشد امکان گفتگو و حوار دینی بسیار بیشتر است.

ایمان دینی اندیشه‌ای نیست

که بی‌نتیجه باشد بلکه

در همین دنیا ثمر دارد



برمینای این مفهوم، آنگاه که انسان خود را در برابر یک شیء زیبا می‌بیند، می‌گوید: سبحان‌الله - یعنی منزّه است خداوند. اما آیا می‌داند خداوند چگونه این زیبایی را با دقت آفریده است و چرا خواسته است که این شیء زیبا باشد و آن دیگری زشت؟ با این حال، به محض برخورد با زیبایی می‌گویم خداوند خالق آن است. من بر این عقیده‌ام که همه این مسائل باعث گفتگو درباره یک مسئله کلی، یعنی حقیقت واحد یا خداوند می‌شود.

○ نکته مهمی در این بخش از بحث باید مورد توجه قرار گیرد و آن اینکه این نگاه همراه با تسامح به دین مستلزم آن است که تعریف ما از رابطه بین شریعت و دیانت، یا به عبارت دیگر، رابطه جوهر و صدف روشن شود. اگر ما معتقد باشیم که صدف و شریعت مقدمه قطعی رسیدن به هدف و حقیقت و جوهر دین است و برای رسیدن به جوهر جز گذر از این معبر راهی وجود ندارد، شکل اندیشه ما متفاوت است با اینکه تصور کنیم که رابطه بین صدف و جوهر طولی نیست، یعنی می‌توان فرض کرد انسانی بتواند به حقیقت دین و جوهر آن برسد بدون آنکه از شریعت عبور کند. با این فرض که غایت دین را حفظ و گسترش ارزش‌های اخلاقی در جامعه بدانیم و این ارزش‌ها را جوهر دین بشناسیم، اگر فردی در هر جامعه‌ای آن ارزش‌ها را قبول داشت و مشی اجتماعی و زندگی فردی خود را بر اساس رعایت قطعی و التزام به آن ارزش‌ها تنظیم کرد ولی مسیری را که شریعت - یا فقه - برای او ترسیم کرده است نادیده گرفت و به آن ملتزم نشد، آیا می‌تواند مدعی رسیدن به خدا و حقیقت دین باشد یا اینکه معتقدید که تنها شریعت و عمل به احکامی که

□ از دو راه می‌توان به خداوند و جوهر و حقیقت دین رسید، یا به تعبیر دیگر، خداوند دو راه برای رسیدن به ذات مقدسش قرار داده است؛ یک راه آن است که خداوند به روشی که شاید من آن را درک نکنم به عقل و قلب شما وارد می‌شود و شما را مستقیماً هدایت می‌کند، و راه دوم آن است که خداوند راه آشکاری را که همان دین است در برابر شما قرار دهد. اگر از دفتر کار شما بخواهم به جای دیگری بروم می‌توانم از یک خیابان بزرگ و مشخصی به آنجا بروم. این راه بزرگ و مشخص برای رسیدن به خدا همان شریعت و دین است که از آن راه می‌روم و حتماً به مقصد می‌رسم. اما این بدان معنا نیست که این تنها راه است و راه‌های دیگری وجود ندارد بلکه راه‌های دیگری وجود دارد که ممکن است من آنها را کشف کنم و البته سیر در این راه‌ها ممکن است وقت بیشتری بگیرد ولی به نتیجه و مقصد خواهد رسید. ممکن است در این راه‌ها گم شوم. ممکن است سیر در این راه‌ها وقت بیشتری بگیرد اما بالاخره به سختی به مقصد برسم. به هر حال، از آنجا که شریعت و دین از سوی خداوند تشریح شده، تضمین شده است اما راه‌های دیگر تضمین شده نیست.

بنابراین، اگر گفته شود که شریعت تنها راه است، جایی برای گفتگو باقی نمی‌ماند اما اگر بگوییم که شریعت راه اصلی است که ما می‌شناسیم و از راه‌های دیگر هم می‌توان به حقیقت مطلق رسید، راه رسیدن به حق را محدود نکرده‌ایم. در توضیح این واقعیت خداوند در قرآن می‌گوید «لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا» (مائده: ۴۸) معنای این سخن آن است که امکان رسیدن به خدا از

در ریاضی عکس درست، غلط است
اما در دین این معادله وجود ندارد
من برصواب و برحق هستم
اما ممکن است شما نیز تا اندازه‌ای
برصواب و برحق باشید

گاهان می‌کنم این ضرورت بازننگری و انطباق فقهی را بسیاری از علمای دینی معاصر بپذیرند.

□ آنچه شما گفتید شرط گفتگو نیست. زیرا ضرورتی ندارد که همه آنچه را که بدان ایمان داریم بپذیرند تا با یکدیگر گفتگو کنیم. هر یک از ما به آنچه دین اسلام و یا مسیحیت آورده است ایمان داریم و هر یک از ما معتقدیم که نصوص دینی ما مقدس و حقیقت کلی و مطلق است و به هیچ وجه - حتی جزئی از آن - تغییرپذیر نیست. اما حتی در این صورت نیز گفتگو و حوار به دو شرط ضروری است:

شرط اول: عدم تحمیل احکام دین خود بر متدینان سایر ادیان. به عبارت دیگر، من ایمان دارم که برصواب و برحق هستم؛ شما نیز ایمان دارید که برصواب و برحق هستید. بنابراین من پیش از آنکه به سخن شما گوش بدهم نباید علیه شما حکم کنم زیرا ممکن است ما وجوه مشترکی داشته باشیم. در این صورت، اگر حقیقت با من باشد، شاید بخشی از آن را هم نزد شما ببینم. پس چرا پیش از اینکه سخن شما را بشنوم، حکم گمراهی شما را صادر کنم؟ در ریاضی عکس درست، غلط است؛ اما در دین این معادله وجود ندارد. من برصواب و برحق هستم اما ممکن است شما نیز تا اندازه‌ای برصواب و برحق باشید.

در اینجا لازم است به مسئله‌ای اشاره کنم. من با عالمان دینی که گفتگو می‌کنم به آنان می‌گویم که حتی اگر شما فکر می‌کنید برصواب هستید و دیگران در خطا و اشتباه، برای درک اشتباه آنها و تمییز آن از صوابی که در اختیار شماست، باید به سخنان دیگران گوش فرا دهید. با توجه به اعتقادات خود، ممکن است دریابید که شما هم عاری از اشتباه و خطا نیستید. من پیش از آنکه به سخن شما گوش دهم نمی‌توانم شما را به گمراهی متهم یا تکفیر کنم.

اما شافعی می‌گوید: هرگز با کسی به قصد منکوب کردن او مناظره نکردم. همواره به همان اندازه که دوست داشتم سخن حق از سوی من باشد، علاقه‌مند بودم کس دیگری آن را گفته باشد. پس بیایید اول با یکدیگر بحث و گفتگو کنیم، و سپس حکم نماییم. اگر بخواهیم با قضاوت

راه‌های دیگر نیز وجود دارد.

همچنین می‌توانیم بگوییم که خداوند معلم و مربی است؛ او به ما یاد می‌دهد که در علم ناسخ و منسوخ چگونه تفسیر کنیم، اینکه خداوند حقیقتی را وحی کرده است یا راهی را مشروط به یک سلسله شرایط تاریخی معین نشان داده اما این شرایط بعدها تغییر نموده است، و این مشابه آن است که ما آنچه را که به یک کودک خردسال می‌گوییم به یک شخص بزرگ‌تر نمی‌گوییم یا آنچه را که در اینجا عنوان می‌کنیم در کوچه و خیابان مطرح نمی‌کنیم. همچنین در مسیحیت و اسلام نیز علمی به نام علم اسباب النزول یا دانش اسباب و دلایل نزول وحی وجود دارد و معنای آن این است که وحی الهی از چهارچوب زمانی و مکانی خارج نیست و در علل نزول به این دو عامل ارتباط دارد.

○ یعنی بر اساس تحلیل شما مردم در ادوار مختلف زمانی باید به روح دین تکیه کنند و در آن چهارچوب قوانین و تشریحات متناسب با زمان و مکان خود را تهیه نمایند. شاید در اسلام و خصوصاً در فقه شیعه بتوان مشابه این معنا را در تأثیر عنصر زمان و مکان در فقه ردیابی کرد اگرچه آنچه در بین مسلمانان - و خصوصاً اهل سنت - وجود دارد، با تلقی آمیخته به تسامح شما متفاوت جدی دارد زیرا آنان به دلیل اعتقاد به قداست نصوص، راه‌های غیراصولی را منتهی به جهنم و فلاکت می‌دانند و حتی در بسیاری موارد، وصول به کمالات را اگر از طریق غیرمنصوص باشد مترادف با گناه و عصیان می‌دانند. تصمیمی که در سال ۱۹۶۵ پاپ اعظم گرفت و شخصیت‌های دینی را جمع کرد و یک کتاب شریعت توسط این جمع نوشته شد که به عنوان مجمع واتیکان دوم به جامعه مسیحی عرضه گردید، قطعاً بنابه همین ضرورت صورت پذیرفت که نیازهای زمانی و مکانی دوران معاصر در چهارچوب روح کلی دیانت مسیحی مدنظر قرار گیرد. ارتدوکس‌ها هم کتابی تحت عنوان «مجموعه قوانین کنیسی» انتشار داده‌اند که در آن قانون‌های مورد نیاز جامعه بشری معاصر که در کنائس مختلف مورد بحث قرار گرفته و هماهنگی آن با «روح» انجیل قطعی شده به عنوان قانون شرعی ارائه شده است.

به نظر من ناکامی در تبشیر و تبلیغ مسیحیت یکی از عوامل روی آوردن برخی از مسیحیان به گفتگوست

قبلی وارد گفتگو شویم، ممکن است با برخی افراد که قادر به تحمل آرای دیگران نیستند برخورد کنیم. ما می‌توانیم با این تلقی که کس دیگری وجود دارد که باید با او زندگی کرد و نمی‌توان او را نادیده گرفت وارد گفتگو شویم. ما باید خواستار همزیستی و آشنا شدن با یکدیگر باشیم. اگر از این نقطه شروع کنیم ممکن است به سؤال‌هایی که مطرح می‌شود پاسخ دهیم. بنابراین، گفتگو از هر چیزی می‌تواند شروع شود؛ مهم آن است که گفتگو آغاز شود زیرا هیچ چیز جان‌شین گفتگو و حوار نمی‌شود. در واقع جان‌شین گفتگو، جنگ و کشمکش است و در این صورت هر طرف، طرف دیگر را نادیده می‌گیرد.

در واقع هیچ کس نمی‌تواند دیگران را نادیده بگیرد. مبشران مسیحی در اوایل قرن بیستم می‌گفتند که ما در این قرن، مسیحیت را در تمام جهان رواج خواهیم داد. اما قرن بیستم در حال پایان است و جهان، مسیحی نشده است. این مسئله این سؤال فلسفی را برمی‌انگیزد که اگر مسیحیت حقیقت غایی و کاملی است که خداوند آن را برای مردم خواسته است، پس چرا اجازه نداده که این دین در تمام جهان منتشر شود؟ مسیحیت بیش از آنچه رواج یافته است رواج نخواهد یافت. بنابراین، گویی خداوند در طی تاریخ بشر به ما می‌آموزد که مسائل نسبی است.



گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال جامع علوم انسانی

به نظر من ناکامی در تبشیر و تبلیغ مسیحیت یکی از عوامل روی آوردن برخی از مسیحیان به گفتگوست. مبشران مسیحی پیش از این فکر می‌کردند که با ترویج مسیحیت دیگر ادیان از بین می‌روند، اما حقیقت آن است که ادیان دیگر از بین نخواهد رفت. بنابراین، راه حلی جز گفتگو وجود ندارد. یک سؤال دیگر درباره مفهوم محبت خداوند نزد مسیحیان مطرح می‌شود: آیا خداوند مسیحیان را دوست دارد اما مسلمانان را دوست ندارد؟ آیا این سخن منطقی است؟ چگونه خداوند رحمن و رحیم که همه مخلوقات را دوست دارد می‌تواند از بخش اعظم مخلوقات خود چشم‌پوشی کند؟



گفتگو با طارق متری در اینجا پایان می‌یابد. او مدافع